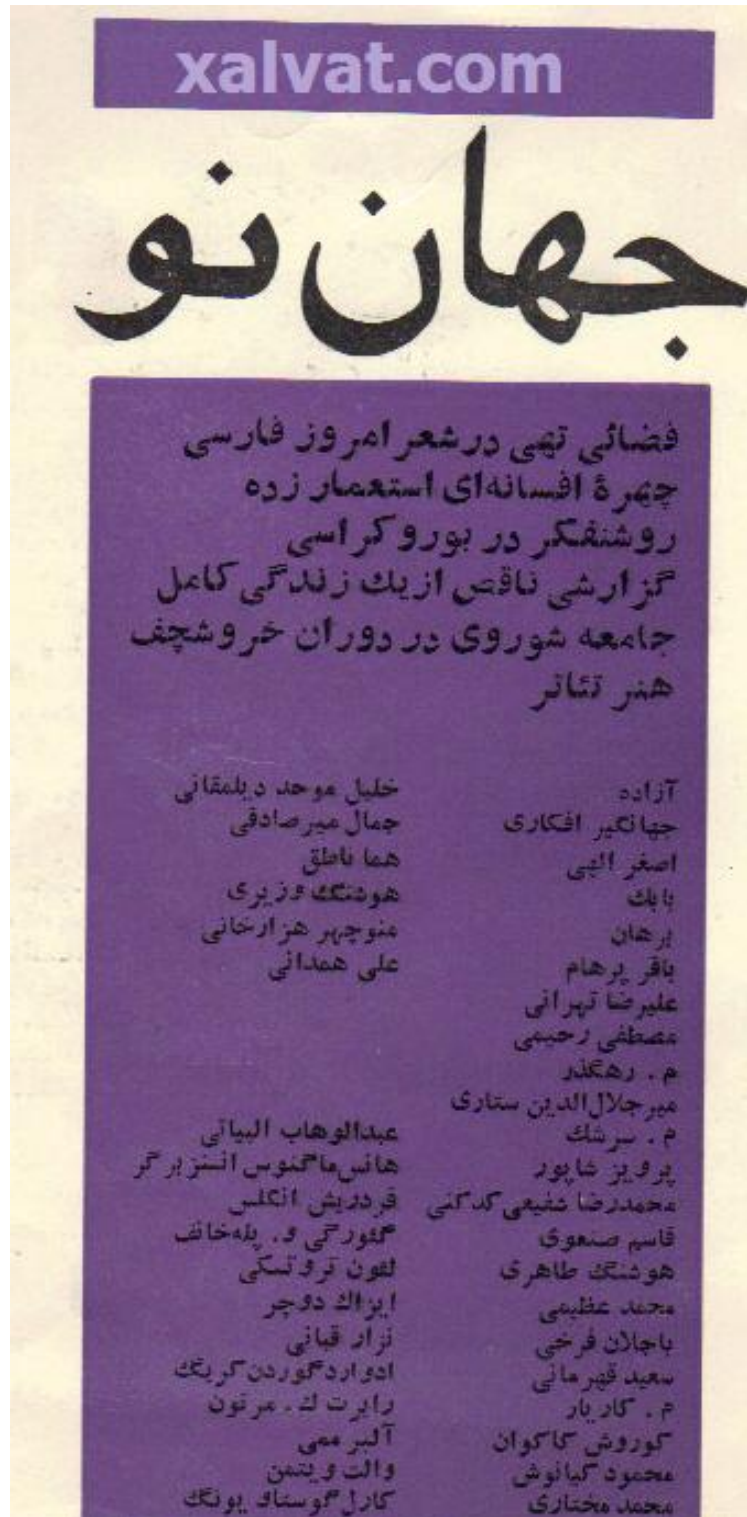




لئون تروتسکی (برگردان: علیرضا تهرانی) : انقلاب خفه شده + درباره انقلاب خفه شده
و خفه کنندگانش (پاسخ به آندره مالرو)



فهرست

۱	دکتر مصطفی رحیمی	قضائی تھی در شعر امروز فارسی
۹	محمد عظیمی	در حاشیه شعر معاصر
۱۵	گئورگی و. پله خانف	دو کلام با خوانندگان کارگر
۲۱	م. رهگذر	مرگ معنی، مرگ هنر
۲۷	رابرت ک. مرتون	روشنفکر در بوروکراسی
۴۰	فریدریش انگلس	نامه‌هایی درباره تفسیر تاریخ
۴۵	والث ویتمن	انقلابی پیر
۴۹	ایزاک دوچر	جامعه شوروی در دوران خروشچف
۷۴	آلبر می	چهره افسانه‌ای استعمار زده
۸۰	هانس ماگنوس انسنز برگر	شعری درباره آینده
۸۱	نزار قبانی	سه شعر از عبدالوهاب البیاتی
۸۸	کوروش کاکوان	بازیگران
۹۲	جمال میرصادقی	فرهنگ مردم سخت سر
۹۷	اصغر الهی	مهاجرت
۱۰۵	برهان	ظهور
۱۰۹	م. کاریار	طناب
۱۱۴	لئون تروتسکی	پوست نبشته
۱۲۱	ادوارد گوردن کریگ	انقلاب خفه شده
۱۳۴	باقر پرهام	سنت قصه گویی در ادبیات سیاه
۱۳۹	کارل گوستاو یونگ	یک روز با آلکساندر سولژنیتسین
۱۴۷	آزاده	هنر تئاتر
۱۵۱	محمود کیا نوش	گذاری به دنیای نیچه (۲)
۱۶۳	محمد مختاری	نمادهای مادر و رستاخیز (۲)
۱۸۷	سعید قهرمانی	پنداری آسمان را ...
۱۸۸	داریوش آشوری	شب در آینه
۱۸۹	م. سرشک	اما این جزیره دیگر
۱۹۱	ش - ک	در فروریختن
۱۹۳-۱۹۶		چهار طرح از پرویز شاپور
۱۹۷		گزارشی ناقص از یک زندگی کامل
۲۰۶		از بیان شعری تا بیان منطقی
۲۱۰		شعر چینی

صاحب امتیاز و مدیر مؤول : حسین حجازی

زیر نظر : دکتر امین عالیمراد

نشانی : خیابان فردوسی - کوی اتابک (کوچه روزنامه کیهان) - چاپخانه فردوسی - تهران

تلفن ۳۳۶۳۱۸

کلیه نامه‌ها پتشیانی بالا و به نام مجله جهان‌نو خواهد بود

JAHANE NAU

Established : 1946

a magazine of arts, social studies,
and literature

Publisher & Editor :

Hosein Hejazi

Editor - in - Chief :

Amin Alimard

Foreign subscription \$5.00

Tehran, Iran

مسئولیت‌اصالت و صحت مطالب و مقالات از نظم و نشر بعهده نویسندگان بوده درج‌مقالات
لزوماً نظر مجله نیست

داخله ۳۰۰ ریال	} اشتراك يكساله در سال ۱۳۴۸
خارجه ۴۰۰ ریال	

بهای این شماره ۵۰ ریال

چاپ فردوسی - تهران - خیابان فردوسی

انقلاب خفه شده

متأسفانه من کتاب «فاتحان» را هجده ماه یا دو سال پس از انتشار آن خواندم . این کتاب دربارهٔ انقلاب چین است یعنی مهمترین موضوع پنج سال اخیر . استیلی زیبا و پر ، تیز بینی هنرمندانه ، مشاهدات بدیع و جسورانه ، همه دست به دست هم داده و به کتاب اهمیتی استثنائی بخشیده اند . اگر من از آن حرف میزنم ، بدلیل آن نیست که این کتاب سراسر حاوی ذوق و استعداد است (هرچند که این امر خود بقدر کافی مهم است) . بلکه به این دلیل است که منبعی بسیار معتبر برای آموزش سیاسی محسوب میشود . آیا این آموزش سیاسی را دآندره مالرو میدهد ؟ نه . این آموزش از خلال توصیفها و علی رغم نویسنده حاصل میشود و علیه نویسنده شهادت میدهد . این امر موجب افتخار هنرمند و مشاهده کننده است ولی نه موجب افتخار نویسنده بعنوان انسان انقلابی . معذک ما مجبوریم که از این نقطه نظر هم مالرو را ارزیابی کنیم ، هم خودش را و هم «گارین» را که نوعی «من» دوم نویسنده حساب میشود . نویسنده در قضاوتهای خود در مورد انقلاب قاطع است .

نویسنده اسم کتاب را رمان گذاشته است . در واقع این يك تفسیر داستان وار از مرحله اول انقلاب چین ، یعنی مرحله کانتون است . این تفسیر کامل نیست . گاه سر پنجه زورمند اجتماعی در آن دیده نمیشود . در عوض از مقابل چشم خواننده ، نه تنها مراحل تا بلك انقلاب ، بلکه تصویرهای کاملاً مشخصی هم رژه میروند که در ذهن انسان ، خاطره سمبل های اجتماعی را زنده می کنند .

مالرو با خطوط رنگین ، به شیوه نقاشی های نقطه چین ، تابلویی فراموش نشدنی از اعتصاب عمومی عرضه می کند . البته نه اعتصاب از نوعی که در پائین اجرا میشود و نه بنحوی که به آن عمل می شود . بلکه اعتصاب آنطور که از بالا بنظر میرسد : اروپائی ها غذا ندارند ، اروپائی ها از گرما خفه میشوند ، چون چینی ها دیگر آشپزی نمی کنند و پادبزن ها را بکار نمی اندازند . این يك انتقاد به نویسنده محسوب نمی شود چون هنرمند خارجی می شک نمی تواند

موضوع را طور دیگری ببیند. ولی میتوان به او انتقادی دیگری کرد که بسیار مهم است: علی‌رغم تمام چیزهایی که نویسنده می‌داند و می‌فهمد در کتاب آن تمایل طبیعی که باید بین نویسنده و قهرمان کتاب، یعنی انقلاب، باشد وجود ندارد.

علاقه و دلبستگی‌های فعالانه نویسنده نسبت به چین یابی واضح است. ولی این علاقه توسط افراط‌ها و خشونت‌های اندیوید و آلستی و هوس بازی‌های استیستی خورده شده است. هنگامی که کتاب را با دقتی مداوم می‌خوانیم، گاه احساس تلخی و سرخوردگی می‌کنیم. مثلاً وقتی که در لحن نوشته، نوعی تمسخر پیدامیشود که حاکی از طرفداری نویسنده از وحشی‌هایی است که قادرند به هیچ‌ان درآیند. اینکه چین کشوری عقب مانده است، اینکه برخی از تظاهرات سیاسی آن خصلتی بدوی دارد، هیچ‌کس انتظار ندارد که نویسنده واقعات را ماست مالی کند. اما چشم انداز درستی لازم است تا بتوان هر چیز را در جای خود قرار داد. حوادث چین که متن «رمان» مالرو را تشکیل میدهد، برای سرنوشت آینده و فرهنگ بشری، بی‌نهایت مهم‌تر از تمام قیل و قال‌های یهود و عازمانه پارلمان‌های اروپائی است، بی‌نهایت مهم‌تر از کوه‌های محصولات ادبی تمدن‌های در جا زنده و راكد است. بنظر میرسد که مالرو رویش نمی‌شود این موضوع را بفهمد.

در رمان صفحاتی است زیبا و سرشار از حرارت که نشان میدهد چطور نفرت انقلابی که از یوغ سیاسی، جهل و بردگی ناشی می‌گردد، مثل فولاد آبدیده می‌شود. این صفحات را می‌شد ضمیمه آثار برگزیده انقلاب کرد به شرطی که مالرو توده‌های مردم را با آزادی بیشتری در نظر می‌گرفت. بشرطی که در بررسی‌اش لحن آدم‌از بالا نگاه‌کننده و برتر را نمی‌گرفت، بالحنی که ظاهراً می‌خواهد از ارتعاشات موقتی نویسنده با قیام خلق چین معذرت خواهی کند، چه در مقابل خودش و چه در مقابل ملاهای آکادمیک فرانسه و قاجاق چیان تریاك روح.

xalvat.com

* * *

بورودین، نماینده کمینترن است و مقام مشاور و حکومت کانتون را دارد. کارین، شخصیت مورد نظر نویسنده، مسئول تبلیغات است. تمام کارها در چارچوب کومین تانگ دنبال می‌شود. بورودین، کارین، گالن و ژنرال، روسی، ژدار فرانسوی و کلاین آلمانی يك بوروکراسی بدیع را در انقلاب تشکیل میدهند، خود را مافوق خلق تصور میکنند و سیاست انقلابی خودشان را تعقیب مینمایند، به جای اینکه در فکر اجرای سیاست انقلاب باشند.

سازمانهای محلی کومین تانگ بدین ترتیب تعریف شده‌اند: «اجتماع چند متعصب که البته آدم‌های بدی نیستند، چند نفر ثروتمند که در جستجوی شأن و منزلت و با امنیت و آسایش‌اند، تعداد بسیاری دانشجو و «کولی»...» (ص ۲۹ و ۳۰) ته تنها بورژواها در هر يك از سازمانها وارد شده‌اند، بلکه سیاست حزب را هم آنها معین میکنند، کمونیست‌ها هم داخل کومین تانگ‌اند، کارگران و دهقانان را قانع میکنند که نباید عملی از آنها سر بزنند که دوستانی را که از بورژوازی برخاسته‌اند دلگیر سازد. چنین اندجه‌میت‌هایی که ما کنترل میکنیم (البته کم و بیش کنترل می‌کنیم، اشتباه نکنید) ...» (ص ۲۹). چه اعتراف آموزنده‌ای!

بوروکراسی کمینترن میخواست همانطور که بین الملل با ناکداران اقتصاد کشورهای عقب مانده را کنترل می کند ، او هم جنگ طبقاتی را در چین «کنترل کند» . ولی انقلاب فرمایشی نیست . فقط میتوان نیروهای درونی آن را تجلی داد ، باید فهمید سر نوشت خود را به کدام يك از این نیروها باید گره زد .

«کولی ها در حال کشف این واقعیت اند که وجود دارند ، فقط وجود دارند» (ص ۳۱) روی نقطه حساس انگشت گذاشته است . برای اینکه واقعا حس کنند که وجود دارند ، کولی ها ، کارگران صنعتی و دهقانان باید آنهایی را که مانع وجود داشتن ایشانند واژگون سازند . یوغ خارجی ارتباطی ناگسستنی با یوغ داخلی دارد . کولی ها باید نه فقط بالدوین و مک دونالد را برانند بلکه طبقه حاکم را هم بدور بیندازند . هیچ يك از این دو بدون دیگری قابل تحقق نیست . بدین ترتیب ، بیداری شخصیت انسانی در توده های چینی - که بیش از ده برابر تمام جمعیت فرانسه اند - بطور مستقیم با کل ولای انقلاب اجتماعی ترکیب شده است . چه منظره پر جلالی !

salvat.com

ولی در اینجا بورودین وارد صحنه می شود و اظهار می دارد : «در این انقلاب ، کارگران باید برای بورژوازی ، کار کولی ها را بکنند» . پرولتر می بیند که بردگی اجتماعی ای را که میخواست از قیدش آزاد شود ، بر جو سیاسی منطبق شده است . این عمل گند زیر سر کیست ؟ زیر سر بوروکراسی کمینترن . چون با کوشش در راه «کنترل» کومین تانگ ، کمینترن در واقع بورژواهایی را که در طلب «شان و منزلت و امنیت» می باشد کمک می کند تا کولی هایی را که می خواهند وجود داشته باشند ، به بند بکشند .

بورودین که همیشه در عقب صحنه باقی می ماند ، در زمان بعنوان مرد «عمل» ، يك «انقلابی حرفه ای» و تجسم زنده «بلشویسم در خاک چین معرفی می شود» . از این عوضی تر امکان ندارد ! «یوگرافی سیاسی بورودین چنین است : در ۱۹۰۳ ، وقتی نوزده ساله است ، به امریکا مهاجرت می کند ؛ در ۱۹۱۸ به مسکو بازمی گردد و با استفاده از اینکه زبان انگلیسی را می داند ، در قسمت ارتباط با احزاب خارجی کار می کند» . در ۱۹۲۲ در گلاسکو دستگیر می شود ، بعد بعنوان نماینده کمینترن به چین فرستاده میشود . بورودین که قبل از انقلاب اول از روسیه رفته و تنها پس از انقلاب سوم به کشور بازگشته است ، بعنوان نمونه کامل بوروکراسی دولتی و حزبی ای بنظر میرسد که با انقلاب ، فقط پس از آنکه به پیروزی رسید ، آشنا شد . در مورد جوانان ، این اغلب يك مسأله زمانی بیش نیست ولی برای يك مرد ۴۵ ساله این يك مشخصه سیاسی است . اگر بورودین بنحوی درخشان به انقلاب پیروزمند روسیه پیوست به هیچ وجه معنایش این نیست که او میتواند انقلاب چین را به پیروزی برساند . چنین اشخاصی بدون زحمت حرکات و مقاصد «انقلابی های حرفه ای» را میگیرند . بسیاری از آنان با قیافه حق بجانبشان نه فقط دیگران بلکه خودشان را هم می فریبند . اغلب ، جسارت انعطاف ناپذیر بلشویکی در آنها به وقاحت کارمندی که آماده هر کار است ، اسنحاله می یابد . آه ! مأمور کمیته مرکزی بودن ! این دعای مقدس را بورودین همیشه در جیب داشت .

گادین ، يك کارمند حزبی نیست ، او بداعی بیش از بورودین دارد و شاید خیلی

پیش‌از‌او به نمونه‌ی يك انقلابی نزدیک است . ولی فاقد تربیت لازم است ؛ او که همه‌کاره و در حوادث متفرقه درخشان است ، در هنگام رویدادهای بزرگ مأیوسانه سردرگم می‌شود. او نسبت به شعارهای انقلاب چین چنین صحبت می‌کند : «... و راجی‌های آزادی‌خواهانه حقوق خلقها و غیره» (ص ۳۶) . این حرفها آهنگی رادیکال دارد ولی این رادیکالیسم دروغی است. شعارهای دموکراسی ، و راجی‌تهوری است ولی اژدهان پوانکاره ، هریو ، لئون بلوم ؛ این همه بازهای فرانسه و زندان بانان هندوچین ، الجزایر و مراکش . ولی وقتی چینی‌ها بنام «حق خلق‌ها» قیام می‌کنند ، این شعارها همانقدر با و راجی تفاوت پیدا می‌کنند که شعارهای انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم. در هنگ کنگ، مفتخوره‌های پراشتهای انگلیسی در زمان اعتصاب تهدید میکردند که دوباره تنبیه بدنی را از سر می‌گیرند . در هنگ کنگ ، «حقوق بشر» یعنی حق چینی‌ها برای شلاق نخوردن از دست انگلیسی‌ها. افساء کند و فضاحت دموکراسی امپریالیست‌ها ، بمنزله خدمت به انقلاب است ؛ شعارهای قیام ستم‌دیدگان را و راجی‌نامیدن معادل کمک غیر عمد به امپریالیست‌هاست .

اگر مقداری کافی مارکسیسم به نویسنده تزریق می‌شد ، شاید از اشتباهات جبری این نوعی‌اش جلوگیری می‌کرد . ولی گارین بطور کلی معتقد است که دکترین انقلابی يك «کلاف سردرگم عقیدتی» است. او از آنهایی است که انقلاب را يك «موقعیت کاملاً مشخص» فرض می‌کنند . تعجب آور نیست ؛ ولی درست به این دلیل که انقلاب يك «موقعیت» است یعنی يك مرحله از رشد جامعه است که دلایل عینی و قوانین مشخصی آنرا معین کرده است . يك تفکر علمی قادر است جهت کلی این جریان را پیش‌بینی کند . فقط مطالعه کالبدشکافانه این جامعه و طرز عمل آن امکان میدهد که بتوان بر مبنای پیش‌بینی‌های علمی و نه بر مبنای حدس و تخمین‌های همین‌جوری در سیر حوادث تأثیر گذاشت. آن فرد انقلابی که دکترین انقلابی را «تحقیق میکند» همانقدر ارزش دارد که فلان ساحری که دکترین پزشکی را تحقیق میکند یا فلان مهندسی که تکنولوژی را قبول ندارد . اشخاصی که بدون کمک علم سعی می‌کنند تا این «موقعیت» - موقعیتی که بیماری‌اش می‌خوانند - را تصحیح کنند ، یا جادوگرند یا شارلاتان و بموجب قانون تحت تعقیب قرار می‌گیرند . اگر برای قضاوت جادوگران انقلاب محکمه‌ای وجود می‌داشت ، محتملاً بورودین و الهام دهندگان مسکوتی‌اش را محکوم می‌کرد.

salvat.com

و مطمئن نیستم که گارین هم صحیح و سالم از معرکه در می‌رفت. در زمان دوچهره در برابر هم قرار گرفته‌اند ، به عنوان دو قطب انقلاب ملی ؛ یکی «چنگ-دای» پیرمرد ، که از مقامات روحانی جناح راست کومین تانگ است و پیغمبر و امامزاده بورژوازی ، دیگری هونگ ، رهبر جوان تروریست‌ها . هر دو دارای نیروی زیادی هستند . چنگ - دای نماینده فرهنگ کهن چین است و آثارش به زبان فرهنگی اروپا ترجمه شده است ؛ با این لباسی که همه حسرتش را دارند ، او منافع تمام طبقات حاکم چین را «اصلت می‌بخشد». البته چنگ - دای خواهان آزادی ملی است ولی از توده‌های بیشتر می‌ترسد تا از امپریالیست‌ها . او از انقلاب بیشتر نفرت دارد تا از یوغی که به گردن ملت است . اگر پیشاپیش مردم حرکت می‌کند ، برای آنست که مردم را تسکین دهد ، رام کند و به زانو درآورد. او سیاست مقاومت را در دو جبهه بکار می‌برد، علیه امپریالیسم و علیه انقلاب .

خلاصه سیاست گاندی در هند، سیاستی که در مراحل معین و بر حسب این یا آن شکل، بورژوازی در تمام طول ها و عرض های جغرافیائی به کار برده است. مقاومت منفی ناشی از گرایش بورژوازی است به کمالیزه کردن جنبش های توده ای و محبوس کردن آن.

وقتی کاربن می گوید که نفوذ چنگه - دای مافوق سیاست قرار دارد، فقط می توان شانه ها را بالا انداخت. سیاست ماسکدار «صدیقان» در چین یا در هند، منافع محافظه کارانه دارندگان را بشکلی بغایت ظریف و تجریداً اخلاقی بیان می کند. بی اعتنائی شخصی چنگه - دای به دنیا، به هیچ وجه مغایر با نقش سیاسی او نیست: استثمارگران به «صدیقان» احتیاج دارند همانطور که سلسله مراتب کلیسایی نیازمند قدیسین است.

به دور چنگه - دای چه وجود دارد؟ رمان بادقتی شایسته جواب میدهد: دنیائی مرکب از مملوهای پیر، قاچاقچیان تریاک یا عکاس ها، با سوادهایی که دو چرخه فروشی می کنند، و کلائی که از دانشگاه پاریس فارغ التحصیل شده اند، روشنفکرانی از هر رقم و هر نوع. « (ص ۱۲۵) در پشت سر آنها يك بورژوازی محکم و با ثبات قرار دارد که وابسته به انگلستان است و ژنرال تانگ را علیه انقلاب مسلح می کند. در انتظار پیروزی، تانگ خود را مهیا می کند که چنگه - دای را رئیس حکومت کند. معذک چنگه - دای و تانگ هر دو عضو کومین تانگی باقی میمانند که بورودین و گارین را در خدمت خود دارد.

وقتی تانگ، با سپاهیان به شهر حمله می کند و آماده میشود که انقلابیون و از جمله بورودین و گارین را که هم حزبی هایش هستند گردن بزنند، این دو نفر بکمک هونگ بیکاران را بسیج و مسلح می کنند. ولی پس از پیروزی بر تانگ، رؤسا سعی می کنند تا در وضعی که قبلاً موجود بوده است هیچ تغییری ندهند. آنها نمی توانند توافق خود را با چنگه - دای زیر پا بگذارند چون به کارگران، کولی ها و توده های انقلابی اعتماد ندارند. پیش داوری های چنگه - دای به آنها هم سرایت کرده است و آنها خودشان بهترین حربه برای این پیش - داوری ها می باشند.

xalvat.com

برای اینکه بورژوازی طردشان نکند، می باید با هونگ درگیر شوند، این هونگ کیست و از کجا آمده است؟ و از فقر بدبختی و تیره روزی. « (ص ۱۴) او از آن کسانی است که انقلاب می کنند و نه از آنهایی که به مدد پیروزی انقلاب به آن می پیوندند. هونگ پس از آنکه به این نتیجه رسید که می باید حاکم انگلیسی هونگ کنگ را از میان برد، فقط در فکر يك چیز است: «وقتی مرا به اعدام محکوم کردند، باید به جوانان گفت که راه مرا تعقیب کنند.» (ص ۴۰) به هونگ باید يك برنامه روشن داد: وادار کردن کارگران به قیام، متحد کردن آنها، مسلح کردن ایشان و مقابله با چنگه - دای به عنوان مقابله با دشمن. اما بوروکراسی کمینترن که در پی دوستی با چنگه - دای است، هونگ را میراند و او را از کوره بدر میبرد. هونگ بانکداران و تاجران را میکشد، «همانهایی را که از کومین تانگ پشتیبانی میکنند». هونگ مبلغان مذهبی را می کشد: «... آنهایی که به مردم می آموزند که بدبختی را تحمل کنند، چه کشیش مذهبی باشند چه چیز دیگر. باید مجازات شوند.» (ص ۱۴۷)

اگر هونگ موفق نمی‌شود راه درست خود را پیدا کند، تقصیرش به گردن بورودین و گارین است که انقلاب را به دم‌پانکداران و تاجران بسته‌اند. هونگ انمکاسی است از توده مردم که در حال بیدار شدن است اما هنوز چشمانش را نمالیده و دستهایش را تکان نداده است. او می‌کوشد تا با رولور و خنجر برای توده‌ای که عمال کمینترن فلجش کرده‌اند، کساری انجام دهد. حقیقت لخت انقلاب چین، همین است. **xalvat.com**

معدك حكومت كانتون «نوسان می‌کند و می‌کوشد سقوط نکند، از گارین و بورودین که پلیس و سندیکا را در دست دارند گرفته تا چنگ - دای که هیچ چیز در دست ندارد ولی خودش هست». (ص ۷۲) در مقابل ما يك تابوای تقریباً کامل از يك هیأت حاکم و ونفره قرار دارد. نمایندگان کمینترن سندیکاهای کارگری كانتون، پلیس، مدرسه نظام و امیوآ، پشتیبانی توده‌ها، و كمك اتحاد شوروی را در اختیار دارند. چنگ - دای دارای «نفوذ اخلاقی» است، یعنی حیثیت طبقات دارا که پنجوی مرگبار متوحش شده‌اند. دوستان چنگ - دای در حكومتی ضعیف و ناتوان شرکت دارند که آشتی طلبان داوطلبانه حمایتش می‌کنند. آیا این همان رژیم انقلاب فوریه، همان سیستم کرنسکی و دار و دسته‌اش نیست؟ با این تفاوت که نقش منشویکها را اینجا بلشویکهای کاذب بازی میکنند. بورودین چنین تصویری بخاطرش خطور نمی‌کند چون بشکل بلشویک بزکش کرده‌اند و او این آرایش را جدی می‌گیرد.

فکر اصلی گارین و بورودین اینست که توقف کشتی‌های چینی و خارجی، که بطرف كانتون می‌روند، در بندر هنگ‌هنگ قدغن شود. این افراد که خود را سیاستمدارانی واقع بین حساب می‌کنند، امیدوارند که بتوانند از راه محاصره تجارتی، تسلط انگلستان را در جنوب چین در هم بشکنند. ولی بهیچ وجه عقیده ندارند که لازم است قبلاً حكومت بورژوازی كانتون را که منتظر فرصت مناسب است، تا انقلاب را كت بسته تحویل انگلستان دهد، و از گون سازند. نه. بورودین و گارین هر روز به «حكومت» مراجعه می‌کنند و با ادب تقاضا می‌کنند که تصویب نامه نجات بخش صادر شود. یکی از طرفدارانشان به گارین تذکر می‌دهد که در واقع این حكومت شبیخی بیش نیست. گارین دست و پایش را گم نمی‌کند و جواب می‌دهد: «شیخ باغیر شیخ، باید کار کند چون ما به او احتیاج داریم». بدین ترتیب کشیش نیاز به اشیاء متبرکی دارد که خودش با موم و پنجه ساخته است. در پس این سیاستی که انقلاب را زشت و ناتوان می‌کند چه نهفته است؟ احترام يك انقلابی خرده بورژوا نسبت به يك بورژوازی سخت محافظه کار. اینطور است که سرخ‌ترین افراطیون فرانسه، همیشه حاضر است تا در مقابل پوانکاره زانو بزنند.

اما شاید هنوز توده‌های كانتون به آن درجه از بلوغ نرسیده‌اند که حكومت بورژوا را ساقط کنند؟ از تمام این جو اجتماعی این یقین حاصل می‌شود که اگر مخالفت کمینترن نبود شیخ حكومت كانتون مدتها پیش زیر فشار توده‌ها سقوط می‌کرد. فرض کنیم که کارگران كانتون هنوز آنقدر قدرت ندارند که حكومت خود را سرکار بیاورند. بطور کلی نقطه ضعف توده در کجاست؟ - عدم آمادگی برای جانشینی استعمار کنندگان. در این حال اولین وظیفه

انقلابی‌ها ایست که کارگران را کمک‌کنند تا خود را از زیر بار این اعتماد برده‌وار خلاص سازند. معذک آنچه را که بوروکراسی کمینترن انجام داده است کاملاً در جهت عکس است. کمینترن به توده‌ها حقنه کرده است که میباید از بورژوازی تبعیت کنند و اعلام کرده است که دشمنان بورژوازی دشمنان او هم می‌باشند.

xalvat.com

نباید چنگ-دای را رنجاند! اما اگر با این وجود، چنگ-دای بطور جبری از آنها دور میشود، معنایش آن نیست که گارین و بورودین خود را از بندگی داوطلبانه نسبت به بورژوازی‌رها کرده‌اند. بلکه معنایش آنست که به عنوان مضمون جدید قایم‌باشک بازی‌شان، چپانکایشک را انتخاب کرده‌اند که فرزند همان طبقه و برادر کهنر چنگ-دای است. چپانکایشک، رئیس مدرسه نظامی و امپوآ که بلشویکها بوجود آورده‌اند، فقط به یک مخالفت همه‌جانبه قناعت نمی‌کند، او حاضر است که به نیروی خونین متوسل شود ولی نه به شکل مردمی و توده‌ای بلکه بشکل نظامی و آنهم در حدودی که به بورژوازی امکان دهد تا تسلط بی‌حد خود بر ارتش را حفظ کند. گارین و بورودین با مسلح ساختن دشمنان خود دوستانشان را خلع سلاح می‌کنند و از خود میرانند و بدین ترتیب فاجعه و مصیبت را تدارک می‌بینند.

آیا ما دربارهٔ تأثیر بوروکراسی انقلابی در حوادث افراق می‌کنیم؟ نه. تأثیر بوروکراسی حتی بیش از آنست که خود تصور می‌کرد، اگر نه در جهت خوب، دست کم در جهت بد. کولی‌ها که تازه از لحاظ سیاسی دارند موجودیت پیدامی‌کنند، به یک رهبری شجاع نیاز دارند. هونگ محتاج یک برنامه شجاعانه است. انقلاب به نیروی میلیونها نفری که پیدار شده‌اند نیاز دارد. اما بورودین و بوروکراتهایش نیازمند چنگ-دای و چپانکایشک هستند. آنها هونگ را خفه می‌کنند و مانع از سر بلند کردن کارگران می‌شوند. ظرف چندماه شورش دهقانی را خفه می‌کنند تا قبه دارهای بورژوای ارتش را دلخور نکرده باشد. نیروی آنها در اینست که نمایندهٔ انقلاب اکثر روسیه، بلشویسم و بین‌الملل کمونیستی اند. بوروکراسی با غصب نفوذ انقلاب و درفش و ساز و برگ بزرگترین انقلابهای تاریخ، راه را بر انقلابی سد کرده که آنهم انقلاب بزرگی میتواند باشد.

گفتگو بین بورودین و هونگ (س ۱۸۱ و ۱۸۲) وحشتناکترین ادعای نام‌ها علیه بورودین و الهام دهندگان مسکوئی‌اش محسوب می‌شود. هونگ مثل همیشه در پی اقداماتی قاطع است. او برای سرشناس‌ترین بورژواها تقاضای کیفر می‌کند. بورودین در جواب این کلمات منحصر به فرد را ادا می‌کند: «نباید به آنها می‌پول می‌دهند دست زد». و گارین به نوبهٔ خود اضافه می‌کند: «انقلاب آنقدرها هم ساده نیست». و باز بورودین می‌گوید «انقلاب یعنی خرج ارتش را پرداختن». و این اشارات حاوی تمام عناصر گریه‌ای است که با آن انقلاب چین را خفه کردند.

بورودین از بورژوازی حمایت می‌کرد و بورژوازی در عوض، برای «انقلاب» پول میداد و این پول به ارتش چپانکایشک میرسید. ارتش چپانکایشک پرولتاریا را قتل‌عام کرد و انقلاب را بر انداخت. آیا واقعا پیش‌بینی این امر مشکل است؟ آیا در واقع این امر پیش‌بینی نشده بود؟ بورژوازی

به طبیب خاطر کمک نمی‌کند مگر به ارتشی که در خدمت او و علیه خلق باشد. ارتش انقلاب
 دلائل بطل توجه بورژوازی نمی‌ماند بلکه او را وادار به پرداخت می‌کند. اسم این ،
 دیکتاتوری انقلابی است. هونگ در جلسات کارگری با موفقیت سخن می‌راند و روس‌ها را
 که ناقل فساد و خرابی در انقلاب به شدت می‌گوید. راه حل‌های خود هونگ هم به جایی
 نمی‌رسد ولی هونگ در مقابل بورژوازی کاملاً حق دارد. و آیا رهبران تائی-پینگ
 مشاوران روسی داشتند؟ و رهبران بوکسر چی؟ (ص ۱۸۹). اگر انقلاب ۱۹۲۷ - ۱۹۲۴
 چون بنحویش رها می‌شد ، شاید بلافاصله به پیروزی می‌رسید. اما به شیوه‌های هاراگیری
 هم دست نمیزد ، به تسلیم شدن‌های شرم‌آور تن در نداد و کادرهای انقلابی‌اش را تربیت
 می‌کرد. بین هیأت رهبری دو نفره کانتون و پتروگراد، این اختلاف فاجعه‌آسا وجود
 داشت که در چین در واقع بلشویسم وجود نداشت: بلشویسم را به عنوان « ترسکسیم »
 در آنجا یک دکترین ضد انقلابی معرفی و با تمام وسائل تهمت و اخناق آنرا سرکوب کرده
 بودند. آنچه را که کراسکی نتوانست در روزهای ژوئیه انجام دهد ، ده سال بعد استالین در
 چین انجام داد.

xalvat.com

گاردین بما می‌گوید و بورژوازی و تمام بلشویک‌های نسل او تحت تأثیر مبارزه علیه
 آنارشیست‌ها باقی مانده‌اند. برای نویسنده این تذکر لازم بود تا بتواند خواننده را برای
 مبارزه بورژوازی علیه گروه هونگ آماده کند. از لحاظ تاریخی این ادعا واهی است: اگر
 در روسیه آنارشیست‌ها نتوانستند سر بلند کنند به این دلیل نبود که بلشویک‌ها با موفقیت علیه
 آنها مبارزه کردند ، بلکه بخاطر آن بود که آنارشیست‌ها قبلاً زیر پای خود را خالی کرده
 بودند. آنارشیسم اگر در میان چهار دیواری کافه‌های روشنفکری و هیأت تحریریه‌های
 روزنامه‌های محبوب نماند و اگر بنحوی عمیق‌تر در توده‌ها نفوذ کند ، نماینده و معرف
 روانشناسی پأس و ناامیدی در توده‌هاست ، نماینده کیف‌سیاسی قریب‌های دموکراسی و خیانت.
 های فرصت‌طلبان است. شهادت بلشویکی در طرح مسائل انقلابی و نشان دادن راه حل آنها
 در روسیه جایی برای رشد آنارشیسم باقی نگذاشت. اما هر چند بررسی تاریخی مالرو درست
 نیست، در عوض شرح وقایعش بنحوی قابل تحسین نشان میدهد که چطور تاکتیک فرصت‌طلبانه
 استالین-بورژوازی ، زمینه را برای تروریسم آنارشیستی در چین مهیا کرد.

بورژوازی که بطور جبری تسایع منطق این سیاست است ، رضایت می‌دهد که
 تسویب‌نامه‌ای علیه تروریست‌ها بگذرد. انقلابیون محکم و استواری که در نتیجه جنایات
 رهبران مسکو به راه ماجراجویی کشانده شده‌اند ، از طرف بورژوازی کانتون که لیبک
 کمینترن را گرفته است ، غیرقانونی اعلام می‌شوند. آنها در جواب ، علیه بوروکرات‌های
 انقلابی کاذب و حامیان بورژوازی‌ای که پول میدهد ، به اقدامات تروریستی دست می‌زنند.
 بورژوازی و گاردین تروریست‌ها را می‌گیرند و بقتل می‌رسانند و با اینکار نه فقط از بورژوازی
 بلکه از جان خود نیز دفاع می‌کنند. بدین ترتیب است که سیاست سازشکارانه جبراً به قهر
 نمک ناشناسی و خیانت درمی‌افتد.

کتاب ، « فاتحان » نام دارد. در فکر نویسنده ، این عنوان دارای معنای دوگانه

است که در آن انقلاب، آرایشی امپریالیستی دارد و منظور از «فاتحان» بلشویکهای روسی اند. «فاتحان» توده‌های چین برای شورشی انقلابی بپا خاستند و بی‌شک در این امر نمونه آنها کودتای اکتبر و درفششان بلشویسم بود. اما فاتحان هیچ‌کجا را فتح نکردند. به‌عکس همه چیز را به دشمن تسلیم ساختند. اگر انقلاب روسیه، محرك انقلاب چین شد، میراث خواران انقلاب روس، انقلاب چین را خفه کردند. مالرو این نتیجه‌گیریها را نمی‌کند، حتی بفکرش هم خطور نمی‌کند. اما اینها بنحوی روشن از کتاب قابل توجه او نتیجه میشود.

(پرین کیپو - ۹ فوریه ۱۹۳۱)

xalvat.com

دربارهٔ انقلاب خفه شده و خفه کنندگان

پاسخ به آندره مالرو

يك كار فوری مانع شده که بتوانم بموقع مقاله آقای آندره مالرو را بخوانم که در آن علیه انتقاد من و به نفع بورودین، گارین، کمینترن و خودش برخاسته است. آقای مالرو به عنوان مرد سیاسی، از پرولتاریا و انقلاب خیلی بیشتر دور است تا به عنوان هنرمند. این واقعیت، بخودی خود، برای توجیه سطوری که در زیر خواهید خواند کافی نیست، چون هیچوقت ادعا نشده است که يك نویسنده با استعداد باید الزاماً يك انقلاب پرولتری باشد. معذک اگر من به موضوعی برمیگردم که قبلاً اشاره‌ای به آن کرده‌ام، به مناسبت اهمیت خود موضوع است و نه بهیچ وجه به خاطر اینکه از آقای مالرو حرف بزنم.

من گفتم که بهترین چهره‌های رمان آنقدر اهمیت دارند که به حد سمبل‌های اجتماعی رسیده‌اند. باید اضافه کنم که بورودین، گارین و تمام «همکاران» آنها، سمبل‌های يك بوروکراسی تقریباً انقلابی و مظاهر این «نمونه‌های اجتماعی» جدیدی هستند که پیدایششان از يك سو مرهون وجود دولت شوروی است و از سوی دیگر به خاطر وجود يك نوع رژیم بین‌الملل کمونیستی.

من بورودین را نمونهٔ «انقلابیون حرفه‌ای» حساب نکردم، هرچند که در رمان آقای مالرو اینطور معرفی شده است. نویسنده سعی می‌کند بمن ثابت کند که گارین آنقدر سابقه و شایستگی دارد که بتوان این عنوان را به او داد. آقای مالرو بی‌مناسبت ندیده است که اضافه کند تروتسکی سابقه و شایستگی بیشتری دارد. مسخره نیست؟ يك انقلابی حرفه‌ای بهیچ وجه يك شخصیت ایده‌آلی نیست. بهر حال آدمی است کاملاً مشخص، دارای يك هویت سیاسی و خطوطی کاملاً واضح. فقط روسیه توانست از دهها سال پیش به اینطرف، این نوع آدم را بوجود بیاورد و در خود روسیه، حزب بلشویکی بیشتر از هر حزب دیگر، پرورش آن نسل از انقلابیون حرفه‌ای که بورودین بمنتضای سنش می‌باید به آن

متعلق باشد ، بلافاصله قبل از انقلاب اول شروع شد و تجربه ۱۹۰۵ را از سر گذراند و در سالهای ضد انقلاب آبدیده شد و تربیت یافت (یا فاسد شد). در ۱۹۱۷ بود که به این انقلابیون بهترین و مناسبترین فرصت داده شد تا ثابت کنند چکاره اند . از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸ یعنی در مرحله ای که در روسیه ، انقلابی حرفه ای پرورش می یافت يك بورودین ، صدها هزاران بورودین خارج از گود مبارزه ماندند . در ۱۹۱۸ ، پس از پیروزی ، بورودین به خدمت شوراهای شتافت و این افتخاری است برای او ، چون خدمت به يك دولت پرولتری افتخار آمیز تر از خدمت به يك دولت بورژوازی است . بورودین به مأموریت های خطرناك رفت . مأموران قدرتهای بورژوائی هم در خارج ، بخصوص در مستعمرات ، اغلب خطرات بزرگی را برای انجام وظیفه متحمل می شوند ، ولی این قضیه آنها را انقلابی نمی کند . تیپ کارمند ماجراجو و تیپ انقلابی حرفه ای در بعضی شرایط ممکنست نقاط مشترکی داشته باشند . معذلك این دو تیپ چه از لحاظ ساختمان روحی و چه از نظر نقش تاریخی به دو نوع كاملا مخالف تعلق دارند .

xalvat.com

فرد انقلابی ، راه خود را به كمك طبقه اش می گشاید . اگر پرولتاریا ضعیف و عقب مانده باشد ، فرد انقلابی به کاری بی سر و صدا ، پرحوصله و بی ذرق و برق می پردازد ، گروههایی به وجود می آورد ، تبلیغ می کند ، کادر تربیت می کند و به كمك کادرهایی که دقعه اول تربیت کرده است ، بطور قانونی یا پنهانی بر حسب شرایط ، توده ها را به جنبش در می آورد . او همیشه بین طبقه خود و طبقه دشمن فرق می گذارد و فقط يك سیاست دارد : سیاستی که در ارتباط با نیروی طبقه اوست و آنرا تقویت می کند . انقلابی حرفه ای چه فرانسوی باشد چه روسی و چه چینی ، کارگران چین را چه برای امروز ، چه برای فردا ، ارتش خود حساب میکند . کارمند ماجراجو ، خود را مافوق تمام طبقات ملت چین قرار می دهد . او گمان می کند که نقشش اینست که مسلط باشد ، تصمیم بگیرد ، فرمان بدهد و همه اینها مستقل از روابط درونی بین نیروهایی که در چین وجود دارند . کارمند ماجراجو با مشاهده اینکه پرولتاریای چین فعلا ضعیف است و نمیتواند با اطمینان پستهای رهبری را اشغال کند ، میکوشد تا طبقات مختلف را با هم آشتی دهد و ترکیب کند . او مثل یازدس يك ملت ، يك نایب السلطنه ای که مسئول امور انقلاب و مستعمراتی است عمل می کند . او میکوشد تا بین بورژوازی محافظه کار و آزارشیت تفاهمی بوجود بیاورد . بر نامه های مناسب از خودش در می آورد ، سیاستی بر مبنای دوپهلویی و ابهام ایجاد می کند ، مجموعه ای از چهار طبقه مخالف هم میسازد ، شبه بازی می کند و اصول را زیر پا میگذارد . نتیجه اش چیست ؟ اینکه بورژوازی غنی تر ، پر نفوذتر ، باتجربه تر میشود . کارمند ماجراجو موفق نمی شود او را به اشتباه بپندازد . در عوض همین کارمند موفق می شود کارگرانی را که سرشار از فداکاری ولی بی تجربه اند ، فریب دهد و تسلیم بورژوازی نماید .

چنین است نقشی که بوروکراسی کمینترن در انقلاب چین بازی کرده است . با اعتقاد به اینکه حق بوروکراسی «انقلابی» فرمان دادن - البته مستقل از نیروی پرولتاریا - است ، آقای مالرو به ما می آموزد که نمی شد در انقلاب چین شرکت داشت مگر با شرکت در جنگ و نمی شد در جنگ شرکت کرد مگر با عضویت در کومین تانگ و غیره ...

وبعد اضافه می‌کنند که بریدن از کومین تانگ، حزب کمونیست را الزاماً به مخالفت مخفی میکشاند. وقتی انسان فکر می‌کند که چنین دلایلی فلسفه نمایندگان کمینترن در چین را تشکیل می‌دهد، بی‌اختیار می‌گوید: بله، دیالکتیک جریان تاریخی، با سازمانها، افراد و افکار گاه شوخی‌های بسیار رکیکی می‌کند! چه جواب ساده‌ای به مسأله می‌دهند؟ برای موفقیت در شرکت در حوادثی که طبقه دشمن رهبری‌اش را بدست دارد، باید در سیاست تابع این طبقه شد؛ برای نجات از سرکوبی کومین تانگ، باید به رنگ کومین تانگ در آمد... اینست رازی که بورودین و گارین می‌خواستند برای ما فاش کنند!

ارزیابی سیاسی‌ای که آقای مالرو در باره موقعیت، امکانات و مسائل چین در ۱۹۲۵ می‌کند، کاملاً عوضی است. این نویسنده به زحمت می‌تواند خود را به نقطه‌ای برساند که مسائل حقیقی انقلاب از آنجا شروع می‌شوند. من در این باره هرچه را که گفتم بود گفتم. بهر حال مقاله آقای مالرو که در جای دیگری منتشر شد دلیلی بمن نمی‌دهد که در آنچه گفتم تجدید نظر کنم. حتی اگر انسان خود را در زمینه قضاوت اشتباهی که مالرو از وضع می‌کند قرار دهد، درست دانستن سیاست اسنالین - بورودین - گارین مطلقاً غیر ممکن است. برای اعتراض به این سیاست در ۱۹۲۵ می‌بایست انسان بتواند پیش‌بینی کند. دفاع از آن در ۱۹۳۱ نشانه يك کوری علاج‌ناپذیر است.

آیا استراتژی کارمندان کمینترن به پروتاریای چین، چیزی جز تحقیر شدن، قتل‌عام کادر مبارز، واز آن وخیم‌تر، يك ابهام پرستی وحشتناک، ارزانی داشته است؟ آیا تسلیم شرم‌آور حزب در مقابل کومین تانگ، آنرا از خطر سرکوبی حفظ کرد؟ به عکس نتیجه آن افزایش و تمرکز اقدامات سرکوب‌کننده بود. آیا حزب کمونیست مجبور نشد به زیرزمین غیرقانونی بودن برود؟ و چه وقت؟ در دوران شکست انقلاب! اگر کمونیست‌ها در موقع اوج‌گیری انقلاب کار مخفی را شروع کرده بودند، بعداً می‌توانستند آشکارا در رأس توده‌ها وارد اقدام شوند. چنانکایشک با ایجاد ابهام در حزب و با مسخ کردن و ترساندن حزب به کمک بورودین و گارین، حزب را بنحوی مطمئن‌تر مجبور به زندگی زیرزمینی در دوران ضد انقلاب کرد. سیاست بورودین - گارین بتمام معنی و کاملاً در خدمت بورژوازی چین قرار داشت. حزب کمونیست چین میباید همه کارها را از سر شروع کند و آنهم در زمینه‌ای پوشیده از آشغال و کثافت، مملو از پیش‌داوری و اشتباهات فهمیده نشده، و در معرض سوءظن کارگران پیشرو.

xalvat.com

خصلت جنایتکارانه تمام این سیاست، در برخی از مسائل جزئی آن کاملاً آشکار است. آقای مالرو، برای بورودین و شرکا که تروریستها را تحویل بورژوازی دادند، شایستگی خاصی قائل است زیرا آگاهانه چنگ-دای رهبر بورژوازی را به زیر تبخ تروریستها کشاندند. چنین حقه‌بازی‌هایی درخور يك بورژهای پوروکرات یا درشان آن نجیب‌زادگان انقلابی لهستان است که همیشه ترجیح میدادند خود را پشت سر خاق پنهان کنند و قتل را به دست دیگران انجام دهند. نه. مسأله عبارت نبود از بدام انداختن و اعدام چنگ-دای، وظیفه حقیقی عبارت بود از آماده کردن زمینه برای واژگون ساختن

بورژوازی . وقتی يك حزب انقلابی به اجبار دست به قتل می زند ، با این عمل ، تمام مسئولیت های ناشی از آن را آشکارا بدوش میگیرد و برای توضیح آن ، وظائف و هدفائی را یادآوری می کند که برای توده قابل دسترسی و فهم است . **xalvat.com**

اخلاق انقلابی بر مبنای قواعد تجربی کانت قرار ندارد . اخلاق انقلابی آداب رفتاری دارد که فرد انقلابی را تحت کنترل طبقه اش قرار می دهد و در بطن وظائف و مقاصد طبقه . بورژوازی و کارین با توده ها ارتباطی نداشته و در مقابل طبقه خود احساس مسئولیتی نمی کردند . اینها «مافوق انسانی» بورژوازی هستند و خیال می کنند «هرکاری مجاز است» ... البته در حدودی که از مقامات عالی مأموریتی به آنها داده شده باشد . عمل این آدم ها گرچه گاه ممکنست بسیار مؤثر باشد ، بالاخره جبراً به جهت عکس منافع انقلاب منحرف خواهد شد .

بورژوازی و کارین ، پس از آنکه چنگک دای را به دست هونگ به قتل رساندند هونگ و گروهش را تسلیم به دژخیمان کردند . بدین ترتیب در تمام سیاستشان رد پای قاپول مشهود است . آقای آندره مالرو در این مورد هم از آنها دفاع می کند . استدلالش چیست ؟ او می گوید که لذت و تروتسکی هم نهایت خشونت را در مورد آنارشیست ها بکار بردند . مشکل می توان قبول کرد که چنین حرفی از دهان کسی در می آید که دست کم طی مدتی ، وجه اشتراکی با انقلاب داشت . آقای مالرو فراموش می کند یا نمی فهمد که انقلاب علیه يك طبقه انجام می شود تا تسلط طبقه ای دیگر را برقرار سازد و فقط در مقابل چنین وظیفه ای است که انقلابیون حق اعمال خشونت را دارند ، بورژوازی برای اینکه بتواند رژیم بهره کشی و فساد خود را حفظ کند ، انقلابیون را قتل عام می کند ، گاهی هم آنارشیست ها را (ولی بیش از پیش به ندرت ، زیرا آنارشیست ها هر روز بیشتر تسلیم می شوند) . در مقابل بورژوازی مسلط ، بلشویکها همیشه از آنارشیست ها در مقابل شایع دفاع می کنند . وقتی بلشویکها قدرت را بدست آوردند ، منتهای کوشش خود را بکار بردند تا آنارشیست ها را به پذیرش دیکتاتوری پرولتاریا متقاعد کنند . و در واقع اکثریت آنارشیست ها به دنبال بلشویکها آمدند ، ولی اینهم واقعیتهایی است که بلشویکها با آن عده از آنارشیست ها که در نابودی دیکتاتوری پرولتاریا می کوشیدند ، بسیار سخت رفتار کرده اند . آیا ما حق داشتیم ؟ یا اشتباه می کردیم و ارزیابی این مساله بسته به عقیده ای است که هر کس درباره انقلابی که ما کردیم ، و رژیمی که این انقلاب بر سر کار آورد ، دارد . اما آیا میتوان حتی يك لحظه هم تصور کرد که تحت حکومت شاهزاده لووف یا حکومت کرنسکی یاد يك رژیم بورژوائی ، بلشویکها اعمال چنین حکومتی برای از میان بردن آنارشیست ها بشوند ؟ کافی است مساله را آشکارا مطرح کرد تا با تهوع به آن جواب رد داد .

همانطور که «بریدوازون» ۱ قاضی ، همیشه «حقوقی قضیه را فراموش می کرد و فقط

۱- Bidoison ، یکی از شخصیتهای «عروسی قیگارو» اثر بومارشه ، قاضی

الکن و احمقی که قالب با بقول خودش «قا + آلب» ، بیش از اصل قضیه برایش مطرح است . م .

وقا + آلب، آنرا در نظر می گرفت ، بوروکراسی انقلابی کاذب و مدافع ادبی اش نیز فقط مکانیسم يك انقلاب را در نظر می گیرند و دیگر از خود نمی پرسند که این انقلاب در خدمت چه طبقه و چه رژیمي باید باشد . در این مورد بين يك انقلابی و يك کارمند انقلاب ، گودالی عظیم وجود دارد .

salvat.com

آنچه آقای مالرو درباره مارکسیسم می گوید واقعاً غریب است . به عقیده او سیاست مارکسیستی در مورد چین قابل اجرا نیست ، چون بگمان او پرولتاریای چین هنوز آگاهی طبقاتی اش را بدست نیاورده است . بنظر میرسد که در این حال مسأله عبارتست از بيدار کردن آگاهی طبقاتی . اما آقای مالرو نتیجه گیری اش توجیهی سیاستی است که علیه منافع پرولتاریاست .

آقای مالرو يك دليل دیگر هم می آورد که قانع کننده تر از اولی نیست ولی خوشمزه تر است . او می گوید : تروتسکی عقیده دارد که مارکسیسم برای يك سیاست انقلابی مفید است ، ولی بورودین هم يك مارکسیست است ، استالین هم يك مارکسیست است ، پس باید نتیجه گرفت مارکسیسم در این قضیه اصلاً دخالتی ندارد ...

و اما من از دکنترین انقلابی در مقابل کارین دفاع کردم ، همانطور که از علم طب در برابر يك شکسته بند پر مدعا دفاع میکنم . این شکسته بند ممکنست بمن جواب بدهد که پزشکان تحصیل کرده بیمارانشان را فراوان میکشند . چنین استدلالی نه فقط برای يك انقلابی بلکه برای فرد ساده ای هم که آموزش متوسطی دیده باشد ، ناشایست است . طب قادر مطلق نیست . پزشکان همیشه قادر به مداوای بیماران نیستند . در میان آنها جاهل و حتی آدمکش هم وجود دارد . ولی البته این دلیل نمی شود که باید به شکسته بندهائی که هرگز طب نخوانده اند و اهمیت آنرا انکار می کنند ، اجازه طبابت داد .

پس از خواندن مقاله آقای مالرو باید تصحیحی در مقاله قبلی ام به عمل بیاورم . در آنجا گفته بودم که تزریق مارکسیسم به کارین می توانست برای او مفید باشد . فعلاً دیگر این عقیده را ندارم .

(کادیکوی - ۱۲ ژوئن ۱۹۳۱)

ترجمه علیرضا تهرانی

